

حق صحبت سالها

علی خزاعی فر

کریم امامی در بامداد روز شنبه ۱۸ تیرماه پس از یک دوره طولانی بستری در منزل خود در تهران درگذشت. با درگذشت کریم امامی، جامعه ادبی، و بخصوص جامعه مترجمان، ایران یکی از ارزشمندترین چهره‌های خود را از دست داد. اینجانب که سالها از محضر زنده یاد امامی علم و اخلاق آموخته‌ام، برخود لازم دیدم شمه‌ای از احوال و اخلاق این بزرگوار را، بیشتر برای نسل جوانتر، بنویسم تا این نسل استادان خود را بهتر بشناسد.

دوستی کریم امامی و من از مجله مترجم آغاز شد. بهار ۱۳۷۳. نامه‌ای به ایشان نوشتم و درخواست کردم با نوشتن مقاله ما را یاری کنند. پاسخ ایشان بسیار متواضعانه و تشویق آمیز بود. پیشنهاد کردند بخش ثابتی به نام کارگاه ترجمه در مجله دایر کنند. همین کار را هم کردند. این کارگاه که بی وقفه تا زمان درگذشت ایشان انتشار یافت، پر خواننده‌ترین بخش مترجم بود. در هر شماره از کارگاه، ایشان به طرح مشکلی عملی در ترجمه می‌پرداختند و با اتکاء به تجارب خود آن را پاسخ می‌دادند. آقای امامی علاوه بر یک گفتگوی بلند با مترجم، چندین مقاله ارزشمند هم برای مترجم نوشتند. اما لطف ایشان به مترجم به همین آثار قلمی محدود نشد. آقای امامی در انتشار مترجم مشوق اصلی من بودند و در تداوم مجله مترجم نقشی اساسی داشتند. از آنجا که مترجم در مشهد منتشر می‌شد و من هم سرگرم کارهای عدیده بودم، آقای امامی برای من و مترجم دریچه‌ای بود گشوده و گشاده به دنیای عملی ترجمه که نبض آن در تهران می‌زد.

معلوم بود که این دوستی از راه دور که از جانب ایشان همه لطف بود و از جانب من همه ارادت، باید به دیدار حضوری منجر می‌شد. سرانجام در یکی از معدود سفرها به تهران به خدمت ایشان رسیدم. در را که به رویم باز کردند، اولین نکته‌ای که توجهم را جلب کرد، قد بلند ایشان بود. حتماً ایشان هم از این که من خجول جلوی در خشکم زده بود تعجب کرده

بودند. تصور می‌کردم موقع دیدار سلامی می‌کنیم و با هم دست می‌دهیم. همین. اما با این جوان ریشوی شهرستانی روبوسی کردند و موقع روبوسی بود که توجهم بیشتر به قدش جلب شد. بعد وارد منزل شدیم و روی مبل مقابل یکدیگر نشستیم. ایشان به من چشم دوختند و من به ایشان. ناگهان به نظرم رسید خیلی شبیه جیمز استوارت هستند. از آن پس هیچگاه نتوانستم چهره امامی و چهره استوارت را در ذهنم از یکدیگر جدا کنم. فقط قد ایشان نبود، سکوت، متانت و طنز خاص ایشان هم بود.

بعد نگاهم را متوجه قفسه‌های کتاب و تزیینات خانه کردم. همه جای آن فضای زیبا بوی کتاب می‌داد، حتی در آشپزخانه هم ردیفی پر از کتاب‌های آشپزی بود. بعداً موقع شام فهمیدم که آقای امامی دستی هم در آشپزی دارند. داشتم فکر می‌کردم تزیینات خانه تا چه اندازه کار خانم امامی است و تا چه اندازه سلیقه آقای امامی، که خانم امامی سکوت را شکستند و گفتند: از قرار معلوم شما دو نفر هر دو خجالتی هستید. مثل این که من باید مداخله کنم. سر صحبت که باز شد، کم کم راه افتادیم ولی آقای امامی همچنان ترجیح می‌داد که بشنود تا بگوید. بعدها چند بار دیگر خدمت ایشان رسیدم، ولی همیشه من بودم که صحبت می‌کردم. ایشان اگر پیشنهادی یا انتقادی داشتند، بیشتر به صورت سوال مطرح می‌کردند و البته آنچه را هم که نمی‌دانستند یا مایل بودند نظر کس دیگری را هم بدانند می‌پرسیدند.

آقای امامی به انزوا تمایل داشت، کم رو و کم حرف بود، اما متکبر نبود. بر عکس، هر چه بیشتر ایشان را می‌شناختی، بیشتر به تواضع ایشان پی می‌بردی. تصویری غربی از مفهوم حرفه‌ای داشت و لذا کمال گرا بود. اهل تفنّن بود. در چند رشته کار کرده بود. زبان انگلیسی را دوست داشت، ولی به زبان فارسی عشق می‌ورزید. وقتی امامی در گفتگو با مترجم (سال چهارم، شماره ۱۶) از سالهای کودکی‌اش در شیراز و از آموختن زبان انگلیسی در شورای فرهنگی بریتانیا صحبت می‌کرد، انگار از دنیای کودکی من در مشهد سخن می‌گفت: خواندن گلستان در مدرسه، اولین تجربه‌ها و وسوسه‌های نوشتن، خواندن رمانها و اشعار رمانتیک، جذب روزنامه‌نگاری، عکاسی، سینما، اینها و برخی خصلت‌ها و تجربه‌های کم و بیش مشترک باعث شد که هر چه زمان می‌گذشت، ارادتم به ایشان بیشتر می‌شد. هر بار که به تهران می‌رفتم، خیلی دوست داشتم خدمت ایشان برسم، ولی شاید خجالت، شاید ملاحظه وقت ایشان، باعث می‌شد به تلفنی اکتفا کنم. اما ارتباط ما از راه دیگری پیوسته ادامه یافت و آن نامه‌نگاری الکترونیکی به زبان انگلیسی بود. کسی را سراغ ندارم که به اندازه امامی از

قابلیت‌های کامپیوتر و اینترنت استفاده‌عالمانه کرده‌اند، آنهم در سن و سال ایشان. امامی در نوشتن نامه‌های الکترونیکی ید طولانی داشت. از کم و کیف نامه‌های او نمی‌شد به سن ایشان پی‌برد، جز این که از انشای نامه‌ها معلوم بود استادی آنها را می‌نویسد. آن شور و دقت و حوصله‌ای را که امامی در نامه‌هایش از خود نشان می‌داد، در هیچ کس ندیده‌ام. در انگلستان که بودم من هم نامه‌های بلند می‌نوشتیم، چون وقت بیشتری داشتیم. به تدریج نامه‌ها آب رفت تا آنجا که حرف‌هایم را بی‌هیچ حاشیه و توضیح اضافی می‌نوشتیم. اما نامه‌های امامی همگی انشاهایی عالمانه، بلند و احترام‌آمیز بود که نه تنها غلطی در آنها یافت نمی‌شد بلکه هیچ کلمه‌ای در آنها به اختصار به کار نرفته بود. هر نامه ایشان گویی جزیی از کتابی بود که قرار بود عیناً منتشر شود. دوازده سال به یکدیگر نامه نوشتیم، تا این که آخرین نامه ایشان رسید. در این نامه نوشته بودند که آخرین مطلب کارگاهشان را فرستاده‌اند و از شرکت در کنفرانس ترجمه عذر خواسته بودند. نوعی خداحافظی با مترجم. آنموقع از بیماری ایشان خبر نداشتم. از این نامه سخت دلم گرفت. به خانم امامی زنگ زدم تا علت را جویا شوم. گفتم نکند استاد از مترجم دلخور شده یا دچار افسردگی شده‌اند. خانم امامی گفت که ایشان چندین بار به اشاره گفته بودند که وقت چندانی ندارند و دوست دارند کار فرهنگ هر چه سریعتر تمام شود ولی من متوجه نشده‌بودم، شاید برای این که نمی‌خواستم باور کنم.

امامی نه تنها روشنفکری فرهیخته بلکه انسانی صاحب اخلاق بود. سکوت، شوخ‌طبعی، عزت نفس، خیرخواهی، صداقت، گزیده‌گویی، ادب، این خصلت‌ها همگی در رفتار و گفتارش آشکار بود. در سالهای پس از انقلاب، از یک دنیا تجربه و تخصص ایشان در کار نشر و ویرایش استفاده نشد ولی در ایران ماندند و، آرام و مظلوم، به خدمت قلمی خود ادامه دادند و با باز کردن یک کتابفروشی هم به حرفه کتابفروشی عزت بخشیدند هم عزت نفس خود را حفظ کردند. یک نمونه خوب از سعه صدر و تواضع امامی پاسخی است که در جواب انتقاد یکی از خوانندگان مترجم به ترجمه ایشان از عبارتی از لولیتا نوشته‌اند (مجله مترجم، شماره ۱۶). هرگز نقدی مایوس کننده از ایشان نخواندم و هرگز از زبان ایشان بدگویی از کسی نشنیدم و یکبار هم که در حضور ایشان از کسی انتقاد کردم و با سکوت ایشان روبرو شدم، خجالت کشیدم.

سخن درباره خصال این دوست نازنین و این انسان فرهیخته بسیار است، اما به همین مختصر بسنده می‌کنم و از خداوند می‌خواهم که روح ایشان را قرین آرامش کند چه می‌دانم

که خداوند عالمان را دوست دارد. عالمان از هر راه که می‌روند راه به سوی او می‌پویند و به هر کار که می‌کنند، رازی از رازهای او را می‌گشایند تا هر چه بیشتر از چهره زیبای خلقت نقاب بردارند.

کریم امامی را بیشتر به عنوان مترجم می‌شناختیم، آنهم بیشتر مترجم فارسی به انگلیسی تا انگلیسی به فارسی. کار امامی در مقام روزنامه‌نگار، سرویراستار، مدیر نشر، کتاب‌شناس و فرهنگ‌نویس - متأسفانه فرهنگ بزرگ فارسی - انگلیسی ایشان هنوز به بازار نیامده است - اینها همه تحت الشعاع شهرت ایشان در مقام مترجم قرار می‌گرفت. من شخصیت علمی و حرفه‌ای امامی را بیش از هر چیز به شخصیت محقق نزدیکتر می‌دانستم و آنچه بیشتر برایم جالب بود این بود که ایشان چهره دانشگاهی نبود، بلکه خارج از نظام دانشگاه به چنین معیار بالای حرفه‌ای در کار خود دست یافته بود. وسواس، دقت، صبوری و نیز عشق به جستجو و کشف از او محقق‌شایسته ساخته بود. این روحیه محققانه به کار ترجمه اش هم بسیار کمک می‌کرد، چون از جمله ویژگیها که مترجم باید داشته باشد، یکی هم داشتن روحیه تحقیق ضمن ترجمه است.

شاید با صفت "دقت" بهتر از هر صفت دیگری بتوانیم شخصیت علمی امامی را توصیف کنیم. این صفت را از همان ترجمه‌های اولیه او بخصوص گتسبی بزرگ نیز در او می‌توان یافت. در ترجمه این رمان بزرگ و دشوار، دقت اصل راهنمای او بوده است. البته در ترجمه، دقت دو جهت دارد، یکی دقت در فهم متن اصلی و انتقال معنی، یکی هم دقت در بیان معنی به زبان فارسی. مطلوب آن است که دقت در انتقال معنی به دقت در بیان معنی آسیب نرساند، بلکه مترجم بین این دو تعادلی پذیرفتنی برقرار کند. بیان معنی وقتی آسیب می‌بیند که مترجم با قابلیت‌های زبان متن اصلی بنویسد، نه با قابلیت‌های زبان فارسی. ترجمه باید هم (با معیار متن اصلی) دقیق باشد، هم (با معیار زبان فارسی) روان و پذیرفتنی. در گفتگویی که با امامی درباره زبان لفظ‌گرای گتسبی بزرگ داشتیم از ایشان درباره تعادل میان دقت و روانی پرسیدیم. پاسخ ایشان بسیار جالب بود:

گتسبی بزرگ در اصل رمانی است با یک نثر دقیق و ظریف که من سعی کرده‌ام آن را عیناً به فارسی در بیاورم و در فرایند ترجمه چیزی از دست نرود. در نتیجه نثر فارسی کتاب

مثل راحت‌الحلقوم نیست؛ گیر و گره دارد و جمع و وسیع خوانندگان را راضی نمی‌کند. دقت بیش از حد ترجمه نثر کتاب را سنگین کرده. ولی این سنگینی در اصل کتاب هم هست. من هم اکنون دارم داستان کوتاهی از اسکات فیتس جرال را به فارسی برمی‌گردانم و عیناً همان مشکل قبلی را دارم. در آغاز دهه ۱۳۴۰ که گنسی بزرگ را ترجمه کردم شاید اعتماد به نفس کافی نداشتم که متن اصلی فاصله بگیرم، و حالا سی سال بعد، که اعتقادم به فارسی خوب و روان در ترجمه زیادتر شده است باز می‌بینم که اگر به منظور فارسی‌تر کردن ترجمه از اصل دور بشوم از حفظ سبک نویسنده - که آن هم یکی از اصول ترجمه است - غفلت ورزیده‌ام. مثل این که در برابر متن های دشوار چاره‌ای جز حفظ دقت در ترجمه نیست. هر چند که خواننده فارسی زبان را رم بدهد. البته متن‌هایی هستند که انسان می‌تواند آنها را طوری ترجمه کند که انگار در اصل به زبان فارسی نوشته شده‌اند. ولی همه متن‌ها این امکان را به مترجم نمی‌دهند.

مشکلی که امامی به آن اشاره می‌کند، یعنی تعارض میان دقت و روانی در ترجمه برخی متون ادبی که زبان بسیار دقیق و موجزی دارند، مشکلی همیشگی در ترجمه ادبی بوده است. مترجمان ایران عموماً - و بیشتر در مقام نظر تا در مقام عمل - با اولویت دادن به متن اصلی این مشکل را حل کرده‌اند. این شیوه حل مشکل بخصوص در میان مترجمان نسل امامی محسوس‌تر است. امامی در کارهای بعدیش همان شیوه لفظ‌گرایی را دنبال می‌کند. اما کارهای بعدی او از سنخ گنسی بزرگ نیست، و امامی هم که به گفته خودش از همان کودکی و نوجوانی فارسی اصیل شیرازی تا مغز استخوانش نفوذ کرده، در مقام نظر دیدگاهش را کمی به نفع زبان فارسی تعدیل می‌کند و با پیدا کردن اعتماد به نفس بیشتر از آن حالت منفعل در برابر متن اصلی در می‌آید. در گنسی بزرگ امامی می‌کوشد همه اجزای معنایی متن را به فارسی منتقل کند، اما سی سال بعد در گفتگو با مترجم می‌گوید: "من هم موافقم اگر بخاطر حفظ شیوایی کلام مجبور شویم صفتی یا قیدی را جا بیندازیم، دنیا آخر نمی‌شود."

در ترجمه از فارسی به انگلیسی نیز، بخصوص در ترجمه شعر، امامی دقت را اساس کار قرار می‌دهد. یک بار نمی‌دانم به پیشنهاد ایشان بود یا پیشنهاد من قرار شد شعر واحدی را به زبان انگلیسی ترجمه کنیم. این شعر، که ایشان آن را انتخاب کردند، شعر درخت از کسرائی بود. (دو ترجمه ما از این شعر در یکی از شماره های مترجم بچاپ رسیده است). مقایسه دو ترجمه نشان می‌دهد که ایشان پای بندی بیشتری به لفظ نویسنده نشان داده‌اند. ترجمه امامی از گزیده اشعار سپهری که چاپ شد، بنده هم در جلسه معرفی و نقدی که به همین مناسبت برگزار گردید شرکت داشتم و صحبت کوتاهی درباره روش امامی در ترجمه شعر کردم. در

آنجا به دو روش عالمانه و شاعرانه در ترجمه شعر اشاره کردم، بی آنکه یکی را برتر از دیگری بدانم و گفتم روش امامی در ترجمه شعر روش عالمانه است، زیرا امامی همچون محققى سخت کوش تلاش کرده معنی دقیق اشارات و کلمات شاعر را درک و آنها را تا حد امکان به زبان انگلیسی انتقال دهد. آنچه باز بیشتر دقت امامی را می‌رساند، این بود که امامی علیرغم تسلط کم نظیر بلکه بی نظیر به زبان انگلیسی از استادی اهل زبان خواسته بود تا کارش را از زیر نظر بگذراند.

در آن سخنرانی به نکته دیگری هم اشاره کردم و گفتم ترجمه امامی جزء معدود ترجمه‌هایی است که با استاندارد قابل قبول در سطح جهان در داخل کشور منتشر شده است و بعد به وضعیت تأسفات‌انگیز تعلیم و تعلم زبان انگلیسی در کلیه سطوح آموزشی، سیاسی، علمی و فرهنگی کشور اشاره کردم. زمانی عربی زبان علم بود و علمای ایران به این زبان می‌خواندند و می‌نوشتند. امروزه زبان انگلیسی زبان علم است، اما علما و ادبای ما کمتر به این زبان می‌خوانند و می‌نویسند. بی‌اعتنایی به زبان انگلیسی ارتباط ما با جهان خارج را یکسویه کرده است. مشکل این نیست که محققان و فرهیختگان ما انگلیسی نمی‌دانند. مشکل این است که کم می‌دانند. یعنی در حد مفید نمی‌دانند. نمی‌توانند درست به انگلیسی بخوانند و بنویسند. پیشرفت در زبان انگلیسی تا یک حدی آسان است، ولی فراتر از آن فقط به یک چیز نیاز دارد، دقت به جزئیات، به تفاوت‌های ریز، به ظرایف. رمز موفقیت امامی در جذب زبان انگلیسی بی تردید همان دقت و روحیه محققانه او بوده است. این درس بزرگی است که نسل جوانتر باید از او بیاموزد.

امامی گرچه دو سه سالی در خارج از کشور تحصیل کرده و زبان را از اهل زبان آموخته بود، اما عمق و دقت معلومات انگلیسی خود را مدیون کتاب بود. حتی اهل زبان هم اگر بخواهند زبان را در سطح عالمانه یعنی سطح خواندن و نوشتن بیاموزند، چاره‌ای ندارند جز اینکه به کتاب متوسل بشوند و هیچ کتابی هم به اندازه فرهنگ جوابگوی این نیاز نیست. امامی در گفتگوش با مترجم از دوران کودکی خود یاد می‌کند. پدرش انگلیسی دان قصابی بوده، در خانه آنها کتابها و نشریات خارجی به وفور پیدا می‌شده. کلاس هشتم که بوده در شعبه شورای فرهنگی بریتانیا در شیراز ثبت نام کرده و شروع به خواندن انگلیسی می‌کند. در کتابخانه این شورا، بیش از هر چیز مجذوب کتابهای جذاب و ساده شده انگلیسی می‌شود، مخصوصا که می‌تواند این کتابها را چند تا چند تا امانت بگیرد و به خانه ببرد. امامی حتما در همین سالها با

فرهنگ حییم آشنا شده و با آن مأنوس شده، اما غافل از اینکه آشنایی با این کتاب و انس با آن در سالهای آخر عمر چه تحولی در زندگی او ایجاد می‌کند. امامی بتدریج به معادلهایی که در حییم می‌بیند اعتماد پیدا می‌کند و بعد کم کم به شخصیت نویسنده علاقه مند می‌شود. تردیدی نیست که قدر حییم شناخته نشده، اما آنچه بیشتر نظر امامی را بخود جلب می‌کند، دقت حییم در فرهنگ نویسی است، مردی که یک تنه در عصری که فرهنگ نویسی در ایران در مرحله سنتی خود بود، اثری ماندگار از خود بجا گذاشت. البته امامی با نوشتن مقاله‌ای مفصل و عالمانه با عنوان "کارستان سلیمان حییم" (مترجم شماره ۳۰) دین خود را به حییم ادا کرد. از آن گذشته با خواندن ۲۰۰۰ صفحه فرهنگ بزرگ حییم، آن را از غلط‌ها و سهوها زدود، غلط‌هایی که از هنگام حروفچینی اولیه آن در سال ۱۳۲۰ و ۱۳۲۲ در آن باقی مانده بود.

امامی در ویرایش فرهنگ حییم، آن را "روزآمد" نکرد، اما بی‌تردید در خلال همین ویرایش بوده که فکر نوشتن فرهنگی فارسی-انگلیسی روز آمد در او ایجاد شده است. امامی بهترین کسی بود که می‌توانست حییم زمان خود باشد. او درس فرهنگ نگاری را غیر مستقیم از استادش حییم آموخته بود. دقت و وسواس حییم در او نیز در حد کمال جمع بود. دانش و تسلط او بر دو زبان در حد عالی بود. زمان هم مناسب بود. جای خالی فرهنگی فارسی-انگلیسی روز آمد و قابل اعتماد احساس می‌شد. فقط یک مشکل باقی بود و آن اینکه امامی چگونه می‌خواست این فرهنگ بزرگ را بنویسد. آیا، بنا بر روشی که متداول است، باید در اطاقی در ساختمانی که ناشر در اختیار او می‌گذاشت حضور پیدا می‌کرد و به کمک یک یا دو دستیار و عوامل فنی کار را پیش می‌برد یا اینکه به روش سنتی حییم در خانه می‌نشست و تنها کار می‌کرد و کلیه مراحل کار را خود انجام می‌داد. امامی روش دوم را برگزید، اما او، برخلاف حییم، تنها نبود. امامی در مقاله زیبایی با عنوان "من تنها نیستم" از دنیای رشک آوری صحبت می‌کند که در آن از طریق کامپیوتر با تمامی ارباب معرفت و منابع علمی در هر زمان و مکان به سهولت ارتباط برقرار می‌کند. بدین ترتیب امامی به شیوه‌ای کاملاً غیر متعارف، یکه و تنها، و به اتکاء کامپیوتر شروع به تألیف فرهنگ کرد. کار ایشان فقط یافتن معادل یا فیش برداری نبود، بلکه طراحی صفحه، انتخاب فونت، حروفچینی و بازخوانی نیز بود - یعنی کارهایی که جمعی از متخصصان باید انجام بدهند - آنهم در برنامه نسبتاً دشوار زرنگار. با دقت و وسواسی که امامی داشت، چگونه می‌توانست کار را به دیگران واگذارد. حاصل چند سال رنج و تلاش شبانه روزی و بریدن از همه کارها و دلبستگی‌ها آنهم در دوران ضعف و کهولت یک

مترجم، شماره ۴۰، بهار و تابستان ۸۴، ۱۰

دیسکت بود که به ناشر تحویل می‌شد. از اینها که بگذریم، شخصیت امامی با همه دانش، دلبستگی‌ها، وسواس‌ها و دقت‌هایش در فرهنگ او انعکاس یافته است، همان طور که شخصیت حییم در فرهنگ او انعکاس یافته بود.

درباره فرهنگ بزرگ فارسی-انگلیسی امامی پس از انتشار قریب الوقوع آن صحبت خواهیم کرد. اما این فرهنگ بی تردید همچون فرهنگ حییم سالها ماندگار خواهد ماند و با آن، نام امامی که بر روی این فرهنگ است، در میان ما و نسل‌های آینده زنده خواهد ماند.

روحش شاد باد.